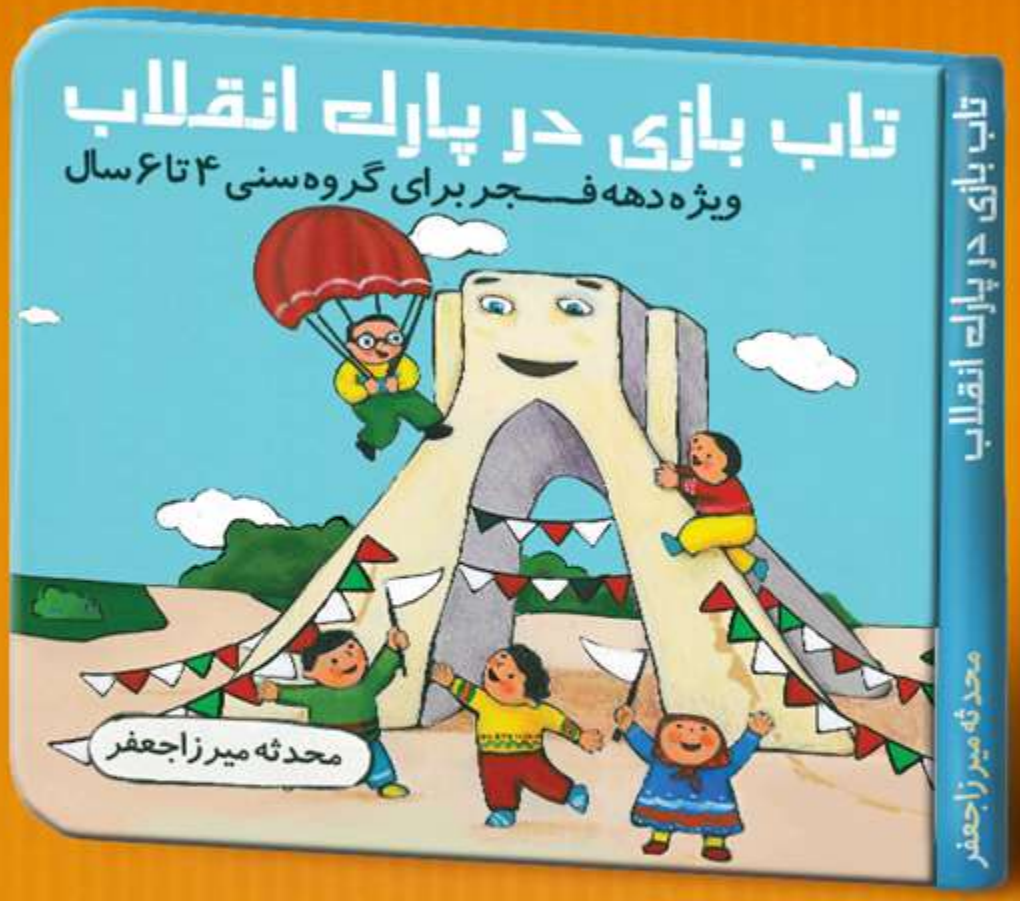

چمرانی‌ها
chamraniha.com
pdf
کتاب الکترونیکی

انقلاب اسلامی یکی از مهم ترین اتفاقات تاریخی کشور ما است اما کودکان نمی توانند آن را با مفاهیم و واژه های بزرگسالانه درک کنند. ما در حسینیه کودک شهید چمران تلاش می کنیم به کمک نمادهای قابل لمس، آنها را با این مفهوم آشنا کنیم و خاطره ی خوشی از این دوران در یاد آنها ثبت کنیم. در واقع یکی از مهم ترین راه های همراه کردن کودکان در این موضوعات پیچیده، این است که فعالیت های خود را با مفاهیم و نمادهایی پیش ببریم که غالبا بچه ها با آن درگیر می شوند. و خوششان می آید.

نمادهایی مثل هواپیما، گُل، پرچم، ماشین، خانه و دوربین از جمله ی این موارد هستند. در این بسته شامل معرفی گوشه ای از فعالیت ها و اردوهای انقلابی می شود که در قالب قصه معرفی شده است. این فعالیت ها حاصل ایده پردازی و طراحی های خانم «زهرا مرزانی» معاونت آموزشی حسینیه کودک شهید چمران و کادر آموزشی حسینیه کودک شهید چمران می باشد. با سپاس و قدردانی از زحمات همه ی این بزرگواران.

۱. هواپیما سواری با امام جون

ابزار: بطری، فوم، چسب،مقوا

من و امیر علی داشتیم شیرکاکائویی که محمدصدرا به خاطر جشن انقلاب برایمان آورده بود را می خوردیم که یک دفعه دیدیم یک خلبان از در حسینیه کودک وارد شد و دستش پر از وسیله بود. همه به سمت او دویدیم.

خلبان به ما یک سلام خلبانی داد و گفت: بچه ها من دوست امام جون هستم و ابزارهایی که در دستش بود را به ما نشان داد. بعد گفت: اگه شما هم مثل من دوست دارین امام جون رو ببینین باید با این وسیله ها یک هواپیما درست کنین تا بتوانیم برویم به دیدن امام جون که قرار است از یک راه دور بیاید پیش ما. من و علیرضا و محمدصدرا یک تیم شدیم و با ابزاری که آقای خلبان به ما داد، قوی ترین هواپیمای امام جون را ساختیم.

دو دو اردوووو

آن روز که خانه ی امام جون را ساختیم، خاله منیره برایمان تعریف کرد که چند تا آدم بودند که با امام جون خیلی دوست بودند. خاله گفت: اونا مثل امام جون با بچه ها مهربون بودن!

شهید بهشتی، شهید چمران، شهید رجایی و شهید مطهری اسم بعضی از این دوست های مهربان امام جون بود. برای همین ما هم قرار است این چند روز برویم خانه ی دوست های امام جون .

مهمانی خانه ی دوست های امام جون خیلی کیف می دهد... .

خانه ی شهید بهشتی

آدرس: خیابان دکتر شریعتی، ابتدای خیابان ظفر، خیابان صبر، خیابان مطهری، کوچه شهید بهشتی، پلاک ۱۲، خانه موزه شهید بهشتی.
شماره تماس: ۰۲۱-۲۲۲۶۷۲۶۰

ابزار: تعریف کردن داستان پنبه زن، سوزن پلاستیکی، پارچه یا نمد سوراخ دار، کاموا، پنبه

برای روز اول شهید بهشتی ما را به خانه ی خودش دعوت کرد. قبل از رفتن به مهمانی خاله حدیثه یک قصه از بچگی شهید بهشتی برایمان تعریف کرد.

داستان پنبه زن:

من محمد حسین (شهید بهشتی) هستم، خانه ی ما در اصفهان است. پدر من روحانی است. پدر من در مسجد نماز می خواند و مردم پشت سر او می ایستند.

پدرم یک دوست دارد، اسمش جمشید است، عمو جمشید قدش بلند است، ریشش مثل پنبه سفید است، شغلش پنبه زنی است. خانه ی او در روستا است. روستای عمو جمشید، آسمانش آبی است و درختانش سبز است.

عمو جمشید پنبه ها را با یک چوب محکم میزند و آنها را در رخت خواب می ریزد و سر آن را می دوزد، رخت خوابهایی که او درست می کند، خیلی نرم است و خوابیدن روی آنها خیلی خوب است.

یک بار عمو جمشید به من گفت: دوست داری تو هم پنبه بزنی؟ من هم چوب را گرفتم و پنبه ها را محکم می زدم، خیلی خوب و لذت بخش بود.

همزمان با هم این شعر را می خواندیم:

پنبه زنم من،

پنبه رو من میزنم،

پنبه ی خوب و نازم،

چقد به تو مینازم...

فعالیت در خانه موزه ی شهید بهشتی:

وقتی به خانه ی شهید بهشتی رسیدیم، فکر کردیم همه جا پر از پنبه است و شهید بهشتی دارند پنبه می زنند.

اما خبری از پنبه ها نبود. برای همین رفتیم یک گوشه قایم شدیم تا شهید بهشتی ما را نبیند و شروع به درست کردن یک غافل کردیم. من یک لحاف نمدی کوچک دوختم و آن را پر از پنبه کردم و به دوست امام جون هدیه دادم.

برای تهیه ی کتاب کامل تاب بازی در پارک انقلاب، به

Chamraniha.com

مراجعه نمایید.